

( وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ) لِيَعْضِ أَصْحَابِهِ وَ قَدْ سَأَلَهُ: كَيْفَ دَفَعْتُمْ قَوْمَكُمْ  
عَنْ هَذَا الْمَقَامِ وَ أَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ، إِنَّكَ لَقَلْبِقُ  
الْوَضِيِّنَ، تُرْسِلُ فِي غَيْرِ سَدِّدٍ! وَ لَكَ بَعْدُ ذِمَامَةُ الصَّيْهْرِ وَ حَقُّ الْمَسْأَلَةِ، وَ قَدْ  
اسْتَعْلَمْتَ فَاعْلَمْ. أَمَّا الْإِسْتِبْدَادُ عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ - وَ نَحْنُ الْأَعْلُونَ نَسَبًا، وَ  
الْأَشْدُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِلِهِ نَوْطًا - فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثْرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا  
نُفُوسُ قَوْمٍ، وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخَرِينَ، وَ الْحَكَمُ اللَّهُ وَ الْمَعُودُ إِلَيْهِ الْقِيَامَةُ. وَ دَعَى  
عَنْكَ نَهْبًا صَبِيحَ فِي حَجْرَاتِهِ وَ هَلَمَّ الْخُطْبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ! فَلَقَدْ أَضْحَكَنِي  
الدَّهْرُ بَعْدَ إِبْكَائِهِ، وَ لَا غَرُورَ وَ اللَّهُ فَيَا لَهُ خُطْبًا يَسْتَفْرِغُ الْعُجْبَ وَ يَكْثُرُ الْأَوْدَ،  
حَاوَلَ الْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مِصْبَاحِهِ، وَ سَدَّ فَوَارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ، وَ جَدَحُوا بَيْنِي.  
وَ بَيْنَهُمْ شَرِبًا وَ بَيْثًا، فَإِنْ تَرْتَفِعَ عَنَّا وَ عَنْهُمْ مِحْنُ الْبُلُوى أَحْمِلُهُمْ مِّنَ الْحَقِّ عَلَى  
مَحْضِهِ، وَ إِنْ تَكُنِ الْآخِرَى فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ، إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا  
يَصْنَعُونَ.

## چرا خلافت را از او گرفتند؟

### علل و عوامل غضب امامت

ای برادر بنی اسدی! تو مردی پریشان و مضطربی که نابجا پرسش می کنی، لیکن تو را حق خویشاوندی است، و حقی که در پرسیدن داری و بی گمان طالب دانستی، پس بدان که: ظلم و خودکامگی که نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد، در حالی که ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا (ص) استوارتر بود، جز خودخواهی و انحصارطلبی چیز دیگری نبود که: گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسبیدند، و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند، داور خداست، و بازگشت همه ما به روز قیامت است. (در اینجا شعر امرء القیس را خواند که: (واگذار داستان تاراج آن غارتگران را، و به یاد آور داستان شگفت دزدیدن شترهای سواری را)

### شکوه از ستمهای معاویه

بیا و داستان پسران ابوسفیان را به یادآور، که روزگار مرا به خنده آورد از آن پس که مرا گریاند، سوگند بخدا! که جای شگفتی نیست، کار از بس عجیب است که شگفتی را می زداید، و کجی و انحراف می افزاید، مردم کوشیدند نور خدا را در داخل چراغ آن خاموش سازند، جوشش زلال حقیقت را از سرچشمه

آن ببندند، چرا که میان من و خود، آب را و باآلود کردند، اگر محنت آزمایش از ما و این مردم برداشته شود، آنان را به راهی می‌برم که سراسر حق است و اگر به گونه دیگری انجامید (با حسرت خوردن بر آنها جان خویش را مگذار، که خداوند بر آنچه می‌کنند آگاه است)